

آرژنگ



دانشگاه چه نقشی داشت؟

دانشگاه حذف نمایند بیش از نیمی از متقاضیان ورود بدانگاه از تحصیلات منصرف میشدند. بی‌تردید شوق دریافت مدرک و احراز عناوین، هم انگیزه و هم هدف ورود بدانگاه بود.

براین عناوین و مدارک آثار دیگری نیز مترتب بود و آن اینکه جوانان کم و بیش مشاهده می‌کردند که بطور کلی مهندسان ساختمان، برق، راه‌سازی و پزشکان، در مشاغل آزاد درآمد‌های بدست می‌آورند، و هم اینکه در موسسات دولتی زودتر استخدام میشوند و به مقامات و مناصبی می‌رسند بنابراین "مدرک" نقش عمده و

روحیه حاکم بردانشگاه چه بود؟ منظور از روحیه اولاً "جهت‌گیری و هدفی است که در دانشگاه دنبال میشد، ثانیاً "انگیزش" - هائی است که جویندگان علم را به ورود به دانشگاه و تحصیل دانش وامیداشت. دانشجو مشاهده می‌کرد که نام دانشگاه و عناوین، استاد، دکتر، مهندس، لیسانس و غیره از حرمت ویژه‌ای برخوردار است و دولت حاکم و مردم به این عناوین بها میدهند. لذا اشتیاق داشت که به یکی از این عناوین که به تبع دریافت مدرک میسر است دست یابد. و اگر قرار میشد که این عناوین و مدارک متعلق بدانها را از

تعیین کننده داشت و عامل و نردبان ارتقاء بود. از سوی دیگر مدرک دانشگاهی وسیله شهرت و معروفیت و موجب مقبولیت نزد مردم قرار میگرفت.

براین اساس سه آفت، مقام، پول، و شهرت خواهی بر روحیه دانشگاه سایه افکنده بود و دانشگاه به این سه بت مقام پرستی، پول پرستی و خودپرستی تکریم مینمود. و این سه بذر مسموم یا بتعبیر قرآن مجید اعتلاجوشی، تکاثر، و استکبار که در ۱۳۱۳ یعنی سال تاسیس دانشگاه کاشته شد تدریجا "روئیدند و هر کدام تنومند شدند.

حاصلی که این تمنیات میدهند، سلطه - گری و استثمار است. و طبیعی است که وقتی انسان برتری جست و خود را برتر دانست، دیگران را کوچک می بیند و تحقیر می کند، و برای خود مزایای ویژه می طلبد و آنرا حق خود میداند و چنانچه به تمنا نرسد ناراضی و طلبکار هم هست.

الگوی مستکبری دانشگاهی از غرب گرفته میشد، زیرا وقتی طرح تاسیس دانشگاه از غرب گرفته شد و از روی نقشه ها و نظامات آمریکا و فرانسه تقلید شد خواه ناخواه درکل و جزء و هدف و روش نظیر غرب خواهد بود.

علم و صنعت پیشرفته اروپا دل استادان را ربوده بود و ایشان ایده آل خودرا در علم و صنعت می جستند و الگوی خودرا کشوری قرار میدادند که در آنجا

درس خوانده بودند و برنامه، روش و نهایتا "همه ملاکها و ارزشهای فرهنگی آنجا را ترجیح میدادند. استاد مقلد دلباخته - ای از فرهنگ غرب بود و مدام اظهار علاقه می کرد که دیداری از آن دیار بعمل آورد. و دراین میانه، ایران و ایرانی و اسلام و حوزه علمیه بحساب نمی آید و در بوته فراموشی بود. آرزوی استاد این بود همه چیز و وطنش فرنگی شود.

تقلید (علت تقلید این بود که فرد غربی زندگی غربی بصورت الگو مورد تحسین و ستایش قرار گرفته اند) تا بدانجا بر تاروپود اغلب درس خواندگان ما ریشه دوانیده بود که، کیف، کتاب، لباس، و وسائل زینتی و سیگارشان را غربی انتخاب می کردند و حتی به فرم غربی می نشستند.

بهرتر از این تقلیدهای جزئی که در رفتار اساتید منعکس بود زبان آنانست که با وجود اینکه لغات معادل فارسی وجود داشت، اصطلاحات متعدد بیگانه بکار می بردند زبان استاد و لغات خارجی غیرلازم که بکار می برد آنهم بعد از چندماه یا سال که از خارج به وطن برگشته بود نشانگر یک حالت درونی بود و آن اینکه افتخار خودرا و شخصیت خودرا دراین میدید که به فرنگ تشبیه کند و احاطه علمی خودرا بنمایاند. و هم نشانه این بود که زبان فارسی خودرا ناقابل میدید!

امکان مسافرت به خارج برای

دانشگاهیان و مقامات بالای مملکتی از همه کس بیشتر فراهم بود. و هرگز اتفاق نمی افتاد که یک کشاورز روستا، یا یک کاسب بازار به اروپا برود. لذا هرآنچه از آداب و اخلاق و مدهای غربی به کشور ما آمده است از طریق همینها صورت گرفته. و جای بسی شگفت است که گوئی فقط مفاسد آنان دست چین شده و وارد گردیده و از علوم و صنایع آنان چیزی بسختی میتوان یافت! اگر خارجیها هم به درون مملکت ما رخنه کرده اند، و بعنوان مستشرق و مستشار و کارشناس، دست به تجسسهای زده اند مهماندارشان همین تحصیل کردگان بودند زیرا زبانشان را میدانستند. و معاشرت با آنان را افتخارآمیز تصور می کردند. و مردم عامی و طبقه مستضعف، اصلاً با این خارجیان تماسی نداشتند. و با اصلتی که داشتند آنها را وصله ناجور میدانستند. و واقعاً این خارجیان و ایادی و مقلدان داخلی آنان ما را آلوده کردند (۱) و عقب نگه داشتند.

کم کم ما از اسلام و خدا بیگانه شدیم و به آداب و فرهنگ فرنگی که در بسیاری موارد مخالفت کاملی با اسلام داشت رفتار کردیم. یک ره آورد زبان بار فرهنگ غربی حشر و نشر بی باک زنان و مردان بود. و از دانشگاه شروع شد، زیرا این آمیزش بی قید و بند را که جزئی از فرهنگ غربی است دانشگاهیان نشانه رشد اجتماعی و تمدن

میدانستند. و به تعبیر خودشان زنجیرها را از پای زنان گسستند، و زن را آزاد کردند. و نشانه اش سالن ۱۷ دی دانشگاه تربیت معلم و باشگاه دانشگاه تهران، و کلاسهای دانشکده ادبیات، و هنرهای زیبا و استخرهای تربیت بدنی و اردوگاههای شمال کشور است.

بنام آزادی، عملاً "حرمت و حیثیت زن را کاهش دادند و او را بصورت عروسکی درآوردند با او براساس هوس رفتار کردند و اسمش را تساوی حقوق زن و مرد نهادند و در این باره استادان تحصیل کرده در غرب مقصرند. زیرا "الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ" مردان می بایست، حرمت زن را نگاهدارند. و برطبق میزانی که خداوند معلوم داشته باوی رفتار کنند و برای رشد معنوی او امکان فراهم نمایند، و نه اینکه برای تأمین لذت خویش زن را رنگ زده و نقاشی کرده به میدان و خیابان گسیل دارند.

استاد درعین اینکه جهان را دیده بود و بخشی از جهان را برحسب رشته تحصیلی و تخصصی که داشت شناخته بود. اما برای بسیاری شان، تخصص بصورت زندان مینمود، زیرا تسلیم افکار ماده گرایانه و سودجویانه و دنیا پرستانه غربی بودند. وقتی شخص علمش را براساس نظرات روانشناسانه فروید و پیازه، جامعه شناسی اگوست کنت، تکامل داروین، و اقتصاد

مارکس، پی‌ریزی کند، به دور فکر خود تازی می‌تند. و همه دنیا را از همان زاویه می‌بیند. فرهنگ ماده‌گرای غربی از طریق علم و صنعت به سلطه رسیده است و استاد ایرانی درس خوانده در غرب سلطه را می‌بیند، لذا به علم و صنعت تکیه می‌کند. و همه حقیقت جهان را بهمین علوم تجربی و یافته‌های حسی منسوب می‌نماید. و از معنی و وحی و ایمان دست می‌شوید، و بیگانه بلکه مخالف می‌شود. و اصلاً "منکر آسمان و وحی نبوت و همه می‌گردد. درحالیکه بعثت انبیاء بر وحی است و آرمان آنها بر عبودیت الله و انسان است. و برای انسان بی‌خدا، قدرت و سلطه خدا میشود و وقتی سلطه و قدرت هدف شد، انسان و انسانیت سقوط می‌کند و هرفسق و تجاوزی که بتوسط فرد یا بوسیله دولت صورت گیرد، مجاز میشود. و مجوز ورود آمریکا به ایران و تجاوزکاری شوروی در افغانستان چیزی جز استقرار سلطه نمی‌باشد. و استاد دانشگاه ما که فقط به سلطه و علم و صنعت دل می‌بازد و برخدا و اسلام می‌شورد، کاری جز سلطه‌گری نمی‌کند. آنها نه آنطور سلطه‌ای که برای خودش مزایائی ببار آورد، که برای شخص او بجز بردگی بیگانگان چیزی نمی‌ماند. و اینست خسران بزرگ که وقتی کسی به بندگی خدا تسلیم نشد، بدون استشعار حملگی علم و صنعت و توانی را که دارد

در مسیر بردگی دیگران بکار می‌گیرد و خودش بزرگ برده است. وَ مَكْرُؤًا مَّكْرًا وَ مَكْرُنًا مَّكْرًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (نحل ۲۷ آیه ۵۰) آنها مکرری بکار بردند، و ما آنان را از جایی که هیچ نفهمیدند به کیفر مکرشان رسانیدیم.

وقتیکه علم منحصر به همان علوم تحصیلی و همان دامنه محسوسات شد و هرآنچه جز آنست نفی گردید آنوقت تحصیل کرده همه همتش تامین لذات حسی میشود، و به تعبیر خودش چرا لذت نبرد! در مدت ۴۷ سال که از تاسیس دانشگاه تهران گذشته است، دانشگاهیان ما منظمأ از علم و صنعت اروپائی و امریکائی استفاده کرده‌اند و شاگرد مکتب آنان بوده‌اند، و افتخارات خودشان را در مدرک و تخصص آنان متبلور است از آنجا میدانند. اینک جا دارد بیرسیم در تمام این مدت کدام علم را ایرانیان مسلمان، از غرب فراگرفتند که خودشان به اتکاء تفکرشان در ظرف نیم قرن نمیتوانستند بیابند؟ کدام صنعت مستقل در این کشور به مدد اروپائیان پی‌ریزی شد که بدون اعانت آنان برای خود ایرانیها میسر نمیشد؟ چه شده که هنوز گیره، بیل، کلنگ، میخ، لولا، ورق آهن، تیرآهن، سیم‌برق، کاغذ، شیشه چرم، لباس دوخته، حتی مداد و اسنگان و لیوان را از خارج میخریم؟ آیا دانشگاه در این باره هیچ وظیفه‌ای نداشته؟